

با عابد و معبود کو مستان سلام میکنند	با فاضل و مقصود کو با حامد و محمود کو
با عاشق و معشوق کو مستان سلام میکنند	با ناطق و منطوق کو با سابق و مسبوق کو
با حاذق و فایق کو مستان سلام میکنند	با ناطق صادق کو با عاشق شایق کو
با رایت اعلیٰ کو مستان سلام میکنند	با آیت نجومی کو با راز اوداسی کو
با مظهر مظهر کو مستان سلام میکنند	با چیدر صفدر کو با سرور رهبر کو
با مان خاتم را کو مستان سلام میکنند	با آن جان عالم را کو با جان عالم را کو
با عشق و محبت را کو مستان سلام میکنند	با آن فتح نصرت را کو با اقبال و شریک را کو
با ستان رخسار را کو مستان سلام میکنند	با سلطان دینار را کو با جان زینار را کو
با راه مستم را کو مستان سلام میکنند	با شاه مکرّم را کو با معظّم را کو
با مجموع قرآن را کو مستان سلام میکنند	با بیبوع حیوان را کو با مطبوع خلقان را کو
با گاه حمایت را کو مستان سلام میکنند	با شاه دلایت را کو با راه هدایت را کو
با سجدستان را کو مستان سلام میکنند	با مقصود ایمان را کو با معبود عرفان را کو
با دلبر کشفی کو مستان سلام میکنند	با سرور نجفی کو با رهبر صفی کو

**قصه شریف** در مجلد ثانی جیب التیسیر از امام ناطق امام جعفر صادق رضوان الله علیه مرویت که روزی امیر المؤمنین کرم الله وجهه بر منبر مسجد کوفه برآمده فرمود ایها الناس ان رسول صلی الله علیه وآله وسلم ده عطیه است که آن فضایل محبوب تر است نزد من از پنجه آفتاب بر آن طلوع میکند اول آنکه رسول فرمود برادر منی در دنیا و آخرت دوام گفت نزدیک ترین خدایقی بمن در روز قیامت سیوم گفت منزل تو در بهشت برابر متر فیضی بمن

خواهد بود چنانچه منازل اخوان مقابل یکدیگر میسب باشد چهارم فرمود وارث منی در اهل  
 بیت و خواص من پنجم گفت قایم مقام منی و امامی تا قیام قیامت بر اصحاب و امت  
 من ششم گفت نگاه دارنده اهل منی در رعیت و حضور من هفتم گفت تو قایم بعدلی و در میان  
 رعیت من هشتم گفت تو ولی بعد منی و ولی من دلی خدایت نهم گفت دشمن تو دشمن من است  
 و دشمن من دشمن خداست دهم فرمود تو قسمت کننده هستی و دورخی مرا هم را منقبت  
 هم در کتاب مذکور یافتیم المودید خوارزمی از جابر بن عبد الله انصاری مرویست که رسول صلی  
 علیه و آله وسلم فرمود چون صنایع چون آسمان و زمین را خلق کرد نبوت من و ولایت علی  
 بن ابی طالب بر ایشان عرض کرد آسمان و زمین هر دو قبول نمودند و امر دین با هر دو تقویض  
 یافت پس صاحب سعادت کسی است که بسبب ما سعید کرد و دشمنی کسی است که بسبب عدم منا  
 بعت ما بشقاوت مبتلا گردد **در بیان انکه سبب کائنات علیه الصلوة**  
**اختیار از واج مطهرات در حاله حیات و ممات خود است امیر المؤمنین داده بود و مخفی**  
**نماند که تا دنیا پیدا شده بچکس امر طلاق زوجه خود را بدست دیگری نداده در تاریخ اعظم**  
**کوفی و در دفتر ثانی روضه الاحباب و مجلد اول حبیب التیر مسطور است که بعد از واقعه حرب**  
**جمل جناب ولایت شعار هدایت دثار و صایت آثار خود بمنزل عایشه تشریف برد و بعد از**  
**استبذان در آمدن مازون کشته و آید که عایشه بلذنان انالی بصره نشسته میکردند**  
**امیر المؤمنین برفق و نرمی کتابت آمیز خواند و گفت خطاب ربانی در شان زنان پیغمبر**  
**زمانی ایست که قون فی بیوتکون و تو مسک شدی بشبه خطائی که ترا رومود و مرتکبت**  
**گشتی که مناسب حال تو نبود با وجودی که نسبت قرب و قرابت مرا با حضرت رسالت**

صلی الله علیه وآله وسلم میدانستی و از آن سرور مکرر شنیده بودی که من گفتم مولای من  
 فعلى مولای من اللهم وال من والاه و عاد من عاداه طریق عداوت بمن سلوک  
 و با معاندان من عسقم مراقتت و موافقت افزاشتی و چون مرتبه امومت مؤمنان در دین یافتی  
 چهار و از دایره پرده عصمت فسالو هت من و داء حجاب بر تافتی محکم کلام آنکه مضی یا مضی  
 اکنون صواب آنست که بر خطای خویش اقرار نمائی و بصوب مدینه در زمان روان گردی و خبر  
 که حضرت مقدس نبوی ترا آنجا گذاشته بود باشی تا اجل تو بتو رسد این بخت و از نزد او رسد  
 و در فتوح ابن اعثم کوفی آورده پس از آنکه جناب امیر المؤمنین با ام المسلمین تکلم فرماید صفیه  
 بنت الحارث در مکانی که زوجه عبدالتدین خلف خزاعی بود فریاد و نوحه کرد و سایر زنان <sup>مصیبت</sup>  
 زده با جمعی گفتند یا قاتل الاجاب و یا منقذ الجمع **عینی** ای کشنده دوستان و ای  
 پریشان کننده جمعیت و یاده گفتن آغاز کردند و زوجه عبد الله خلف که خدای خود جل  
 فرزندان ترا یتیم گرداناد و امیر المؤمنین نگاه بجانب او کرده گفت بدان و آگاه باش ای صفیه  
 که من ترا اطلامت نمیکم بر آنکه مرا دشمن گیری و بد کوفی زیرا که جد ترا در روز بدر و عتسم ترا در روز  
 احد و زوج ترا در حرب جمل تقبل آورده ام و اگر من کشنده اجته شما میبودم چنانکه ترا زعم است  
 بر آینه میکشتم هر احدی را که درین سرت پس بجانب عایشه اقبال فرموده گفت من قصد آن  
 کردم که در این خانه بکشایم و هر کس درین خانه باشد به تیغ سیاست بگذرانم و اشارت بخانه  
 فرمود که عبد الله بن زبیر و جمعی دیگر از بقیة السیف حرب حمل در آن مخفی بودند لیکن من عا  
 و سلامت مسلمانان میخواهم عایشه و سایر زنان مصیبت رسیده از صیت این خطاب  
 ترک کریه و سخنان و رشت کرده خوا موخش شدند و بعد از آنکه نصایح و حکایات گذاشته عایشه

تمام کرد برخاست و روان شد نقل است که روز دیگر غنچه نبوت در سالت و سرور پستانان لبت  
 و ابالت یعنی شاهزاده حسن را برسم رسالت بجانۀ عایشه و نستاند امام آمده گفت امیر المؤمنین  
 میفرماید بدان خدای که شکافت دانه و بیافزیدم فرزانه که اگر در زمان تخییر سفره بدینه نزد ازی سحای  
 بودستم و زراعتینه کنم برامری که کیفیت آنرا تو نیک میدانی را دی گوید عایشه در آنوقت سر خود  
 شانه میکرد جانب راست بافته بود و میخواست جانب چپ بپاقد چون شاهزاده حسن این  
 رسانید شوق ایسر کیسوی خود را نا بافته در زمان از آن مکان برت و با خواص و خدم خویش گفت  
 باز مرا بر جسمه بنید و بکار سازی سفره بدینه مشغول شوید که هیچ چاره جز رفتن بدینه ندارم و کمال  
 اضطراب در بشره اش ظاهر شد یکی از سار و ساسای بصره از بنی حلب با عایشه گفت یا ام المؤمنین  
 عبد الله بن عباس نزد تو آمد بهین پیغام رسانید و تو سخن با دل بند کردی و ایندی که ما همه آواز ترا در  
 مقادله و مجادبه با او شنیدیم چنانکه وی بغضب برخواست و از خانه بیرون رفت و پدر این جوان  
 یعنی امیر المؤمنین خود آمد و با تو ازین مقوله سخن راند هیچ اقبال بقول او نمودی اکنون چه گفتی  
 که بقول پسر او اینهمه اضطراب ترا دست داد عایشه گفت این جوان سبط رسول فرزند قبول نور  
 دیده اهل قبول است هر کس خواهد نظر بر هر دو چشم خانه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اندازد  
 باید که نظر بچشمان این فرزند او کند و تحقیق که من دیدم رسول او را بپوشیده و می بویسد و بسینه  
 خودش ملحق میگردد ایند و بدش بدت او پیغامی و نستانده مرا برامری اطلاع داده که  
 بجز طریق سلوک مدینه همودن و دانی دیگر ندارم آن زن از کیفیت آن امر استفسار نمود گفت  
 روزی از فغانیم نقلی رسیده بود میان ذوالقربای خود قسمت میفرمود ما نیز یعنی ذوات مطهره  
 آنحضرت از انصاف حصه و نصیبی طلبیدیم و در آن طلب الحاج و مبالغه از خدا عتدال گذاریدیم علی

بن ابی طالب زبان بملامت گشوده گفت پس است که مبالغه کردید و الحاح از حد گذرانیده  
 حضرت را ملول و محضور ساختند و ما را توبیخ و تفریع بسیار کرد و ما نیز تشکر نمودیم بر او و سخنان  
 خشونت آمیز گفتیم و او این آیت بر ما خواند عسی و قد انطلقن ان یتدالذوا و جاحلوا  
**مینکن یعنی** شاید بود که اگر او دست از شهادت برداشته و در حوزة مطلقات درآرد و پروردگار  
 او بهتر و سوره تر از شما بدل و عوض دهد و او را ما نیز در خشونت و درشتی افزودیم رسول صلی الله علیه و آله  
 از درشتی غلطت قول ما که بر او نمودیم در غضب شد نظر بجانب علی کرده فرمود ای علی من طرف  
 ایشان زد و قبضه اختیار تو در آوردم و تو مفوض ساختم و ترا وکیل خود گردانیدم که هر کدام از  
 ایشان که ترا قبل من طلاق دهدی نام او از دفتر النساء البتی محو شود چون آنحضرت امر طلاق  
 با او طلاق فرموده و فرق میان حیات و ممات نموده مرا علی بن ابی طالب بر اینی تشبیه میکند اکنون  
 من از فراق کلی می اندیشم بسا و اچری بر زبانش رود که تدارک آن تصور نتوان کرد و تیرسرم که از  
 رسول بری شوم و در آن جهان از دولت ملاقات و سعادت خدمت او محروم مانم و هر چه لکن  
**عَدَمْتِ خَلْفٌ وَ مَا نَفَقْدُ الْجَبِیْتِ مَن خَلْفَ بَیْتِ** بر خو استن از جان و جهان  
**شکل نیت** شکل ز سر کوی تو بر خو استن است **منقذت** در شواهد النبوه از جنبه حونی  
 منقولست که در ایام محاربه معاویه جناب شاه ولایت تاب بر کنار دریا فرود آمده بود که ناگاه  
 بر وی آمده گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین و امام المتقین امیر در جواب فرمود علیک السلام  
 آن مرد عرض نمود من شعون بن لوخیام صاحب این دایره و بدیری اشاره کرد که در آنجا سکونت  
 داشت گفت نزد ما کتاب انجیل است که اصحاب عیسی علیه السلام از یکدیگر بر سبیل مرثا گرفتند  
 اگر بفرمانی از این پس تو آورده بخوانم فرمود بسیار آنزد کتاب آورد و رفت رسول علیه الصلوٰۃ

والسلام واد صاف وکحالات آمت وی خواند و در او اخش مسطور بود که روزی در کنار این دریا  
 فرود آید مردی که اقرب باشد بنجامت النبیین در قرابت و نسبت و درین اهل شرق بسیار آید  
 بامل مغرب مقابل نماید و این چند کلمه نیز در منقبت امیر مرقوم بود الذین اهل هون عندک من  
 و ما دون اشتدت بالریح فی یوم عاصف و الموت فی حب الله اهل هون علیک من  
 شربت ماء و شرب الظلمان و النصر که رضوان الله و القتل مع شهادة یعنی  
 دنیا سبیلتر است از او از خاکستری که سخت شده باشد در روز باد سخت و مردن در دوستی خدا  
 آسان تر است بر او از نوشیدن آبی که مینوشد او را تشنه و یاری دادن مراد رضای خدای تعالی  
 است گذشته شدن با و شهادت پس آنزد گفت چون نبی مبعوث شد بوی ایمان آوردم و چون تو  
 آنجا فرود آمدی بخدمت تو مشرف شده عود کردم تا زنده و مرده با تو باشم امیر المؤمنین گریه کرد  
 و وجه بگریست و حضار نیز پس بزبان بلاغت بیان را ندا نمودند الله الذی لم یجعل لی عندک  
 منیئا و لحدی الذی ذکر فی کتاب الابرار یعنی شکر خدای را که نکرده است نزد خود  
 فراموشی شکر میگویم مرا نکس را که یاد کرده است مراد کتاب ابرار خود پس بگریه  
 فرمود این مرد مؤمن را با خود نگاه دار چون شام و چاشت طعام بر دم خود پندید وی را  
 طلب کردی و بالاخره در لیله الیریر که با معاویه حرب شد شب گذشت رحمة الله علیه امیر المؤمنین  
 بروی نماز جنازه ادا نموده و در بخشش فرود آمده بجاک سپرده فرمودند هذا و جل مؤمن من  
 اهل بیتی یعنی این مرد مؤمن است و از اهل بیت من است **منقبت** در شواهد  
 النبوة در روضة الاحباب و روضة الصفا و جیب السیر و معارج النبوة مسطور است که نام سلف  
 چنین گفته اند که تعداد شرط صلح چون سبیل بن عمرو را بخدمت آنسرور آوردند و دو امانت قدم کرد





همایون بجانب امیرالمؤمنین آورده فرمود یا اخی ترا نیز مثل این واقعه رو خواهد نمود و بعینه آن  
 واقعه در لشکر صفین که میان امیرالمؤمنین کرم الله وجهه و معاویه مدت متقابل و مقاتله بطول  
 انجامیده عاقبت بر صلح قرار یافت چون عهدنامه بنوشته شد که این کتاب مصالحو امیرالمؤمنین  
 علیه السلام معاویه گفت لفظ امیرالمؤمنین را محو ساز و بنویس علی بن ابی طالب که اگر من میدانم  
 علی امیر مؤمنان است با وی مقاتله نمی کردم و متابعت و بیعت وی می نمودم امیرالمؤمنین  
 گفت صدق یا رسول الله بنویسیم چنانکه معاویه میگوید چنانکه در باب شجاعت بر سبیل تقصیل  
 نوشته خواهد شد انشاء الله تعالی **منقبت** در هدایت السعاده و زاهدیه از بریده علی  
 مرویت که رسول صلی الله علیه و آله دستم لشکری تابع امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب در دستاورد  
 من نیز لازم رکاب امیر بودم چون آمدیم آنسرور صلی الله علیه و آله رسید چون بود سفر چگونه صحبت نما  
 و امیر شما من شکایت کردم از وی و غیر از من کسی شکایت نکرد از وی آنسرور در غضب تمام از من  
 روگردانیده گفت ای بریده آیا نیستی من ادلی بؤمنان از فسادهای شما گفتم هستی یا رسول الله  
 فرمود هر که را من ادلی باشم علی ادلی است **منقبت** در شرف البنوه و در روایت  
 السعاده از اسحق بن سلمان ششمی منقول است که روزی در مجلس با رون الرشید از مناسبات  
 و فضایل امیرالمؤمنین کرم الله وجهه مذکور بود گفت مردم عوام بر من کمان دارند که من علی  
 فرزند انشاد دست نمیدارم حق سبحانه بهتر میداند فرط محبت مرا که با میرد اولاد و امجاد است و تحقیق  
 اورا معلوم است که من معترف و قائل افضلیت ایشانم و بخدا حدیث صحیحی من از ابن عباس رضی الله  
 رسیده که گفت روزی در خدمت سید کاینات علیه افضل الصلوة حاضر بودم که سیده النساء  
 علیها التحیة و الثناء که باقی آنسرور فرمود ای فرزند من پدر و مادرم فسادای تو باد از چه رو گریانی



ترا گفت نوردیده نامی من حسن حسین از خانه پرودن رفته اند هر چند میجویم نمی باهم فرمود ای فرزندان  
 اند و همکین مباش آنکه ایشان را آفریده او مهربان تر است برایشان از من و تو آنگاه دست مبارک  
 برداشته گفت یا جامع المتفوقین هر جا این دو فرزند از حمت دهند تو نگاه بان ایشان باش  
 این جن روح الاهی در رسیده گفت یا سید المرسلین اندوه کین مشو که ایشان در دنیا  
 و آخرت فاضلند و پدر ایشان افضل است از ایشان و در خطبه نبی النجارند خیر البشر بعد از  
 استماع بشارت باصحاب مستطاب خود بسوی خطره روان گردید چون رسید دید یکدیگر را  
 ناره گرفته خوابیده اند و ملکی یک بال خود زیر ایشان گسترده و بیال دیگر سایه کرده آنسر  
 بجانب سر ایشان نشسته بشفقت تمام می بوسید تا آنکه بیدار شدند پس امام حسن را برکت  
 است و امام حسین را برکت چپ خود نشانده بسوی مثل روان گشت و جبرئیل علیه السلام  
 در برابر و صحابه متعاقب آنسر در میفرستند و در آنحال بزبان معجزه بان فرمود البتة شرف و بزرگی  
 دویم شمارا چنانچه خدا بتعالی بزرگی داده است شمارا در این اثنا ابو بکر پیش آمده گفت یا رسول الله  
 یکی ازین دو گوشواره عیش مراده که بردارم رسول فرمودند هسم ای ابو بکر بنده مری است و مرکب ایشان  
 یکسو سوارانند ایشان <sup>ایشان</sup> بهتر است از ایشان القصة چون بر اینم سوال در مسجد درآمد بلال را فرمود تا  
 کند که مؤمنان حاضر آیند چون از صیغیر و کبیر و وضع و شریف حاضر آمدند به دستور سابق  
 الاهی را برکتین نشانده بر مبر برآمده گفت ایما الناس اگاه کرد انم شمارا بر بهترین خلایق  
 از روی جد و حبه و ماور و پدر و عم و خمر و خاند خاله گفتند آری فرمود آن حسن حسین است که  
 جد ایشان محمد رسول الله است و جدۀ ایشان خدیجه بنت خویلد که افضل از واج مطهرت من است  
 و ماور ایشان فاطمة بنت من که سیده النساء است در دنیا و آخرت و پدر ایشان علی بن ابی طالب

آن نور سبجی شده و این نوع امور غریبه نه از رب العالمین عجبت و نه منسوب گردنشان  
 مجمع الصفات امیر المؤمنین غریب که یکی از القاب معادیش منظر العجایب و منظر الغرایب است  
 چنانچه در تفسیر حافظی در بیان آیه کریمه یوم تشرق الشمس با الگضا مسطور است که آنغماهی  
 که در روز قیامت آسمان را بشکافد مرتضی علی است زیرا که منظر العجایب و منظر الغرایب است چنانچه  
 در دنیا امور عجیبه بطور رسایند و آخرت نیز امور غریبه ظاهر سازد و تواند بود که حکم کنت  
 و انا علی نور ابین یدی الله مطعما یتبج الله ذالک النور و یقتد سه قبل ان  
 یخلق آدم اذ بعدة عشر الف عام از پر توان نور ملائکه مذ بوره مخلوق شده باشند و با قضاکی  
 حل شتی مرجع الی اصله محمدی می گفته باشند لیکن در این صورت لازم است که علی علی میگفته باشد  
 اگر چه در فصل الخطاب از سهو کاتب اسم علی مرقوم نیست اما آنچه بر دل فقیر در این آخر شب بر سبیل  
 الهام وارد شده و ما مورخیر این تقریر است که ملائکه علوی ذکر این دو اسم تبرک میکنند چنانچه  
 مولوی حسنی ازین معنی خبر میدهد **نقطه** شیروولی خدای شاه سلام علیک معون  
 جو در خدای شاه سلام علیک نام تو بر آسمان زمره قدوسیان راحت روحانیان شاه  
 سلام علیک و در اینجمل نه جای تعجبست زیرا که بعد از نزول آیه کریمه اِنَّ الله و مَلَائِکَتُه  
 یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ الْاَیْمِ اصحاب رضی الله عنهم استفسار نمودند که یا رسول الله چگونه صلوة  
 سلام و تسبیح بر تو فرمود بگویند اللهم صل علی محمد و آل محمد گفتند یا رسول الله از آل  
 کیستند فرمود علی و فاطمه و حسن و حسین چنانچه شان نزول آیه مسطورة در باب آیات از صواعق  
 محرقه دستدرک حاکم بر سبیل تفصیل مرقوم شد چون یقین حاصل گردید که تمام ملائکه سماوی و  
 رضی بر محمد و علی و آل با کثر صلوة و سلام می خوانند اگر فرقه اسم محمد و علی را تسبیح خود داشته

باشند با بیان و اصحاب ایقان نه محل شک تواند بود و نیز در باب احادیث در چیز تحریر آمده که  
 تسرد فرمود بر دروازه بهشت حلقه است از باقوت اسحم هر گاه او را بچنانند بگوید یا علی یا علی  
 و در کفایت الطالب از انس بن مالک مرویت که رسول صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود که چون  
 در شب معراج از طرق سموات گذشتم و رشته دیدم که بر من نور نشسته در رشتهها گرد آورده اند  
 روح الامین پرسیدم این رشته کجاست گفت یا رسول الله پس او فته سلام کن چون رفتم  
 دیدم علی بن ابی طالب است گفتم ای جبرئیل علی پشتر از من آمده گفت نه نیکن حق سبحانه  
 از نور علی این رشته را آفریده بجمع ملائک امر کرده که هر شب جمعه و روز جمعه منقاد بر او نوبت  
 زیارت این میکنند و اسم در کفایت الطالب دو سبب التبعیدین از جبارین عبد الله الصمد  
 رضی الله عنه مرویت که گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم وقتی که مرادند بر آسمانها و هر روز  
 آدم از حجابها شنیدم که منادی این ندا میکرد خوشا پدری که بدرتو است ابراهیم و خضر  
 برادری که برادرست علی المقصود این چنین اسرار بی ریب در عالم شهود و غیب بسیار است  
 که بی نماید عنایت صمدی در کآن دشوار است لمؤلفه هر کسی کی داند این اسرار را  
 کیت آنکو فهمد این گفتار را کی بیاید شرح در فهم کس کی بچند از حق در فهم کس بیویدیم  
 چه میفرماید او حیرتم رو داده ازین گفتگو مشتی عشقش مرا از من ربود نیستم آگاه زین گفت  
 و شنود ای موزه و صفح از اقوال ما کنه زایش ترا از احوال و صف زایش بیان باشد سکوت  
 این مونی وصف حتی لاموت **مفقوت** در مناقب خطیب از انس مالک مرویت که شبی  
 رسید کاینات علیه افضل الصلوة را دیدم از سر غضب رو بسوی من کرده فرمود ای انس ترا چه  
 بر آن داشت که آنچه از من بغض و کمال علی شنیدی او انگری که آخر بعقوبت بر من منسلا شد

و اگر استغفار علی تدارک تقصیرات تو میکرد هر آینه رایحه جنت نمی شنیدی اکنون در باقی عمر آشکارا  
 این خبر را که موالیان علی و آل او پیش روان و سابقانند بسوی جنت و همسایه های حسن حسین  
 و حمزه و جعفر و علی صدیق اکبر است هر کس او را دوست دارد و بشارت ده با او که خاتم انبیاء میگوید مترجم  
 از هون قیامت **مستجدت** مؤلف گوید که در زمان تالیف این کتاب مطابق بشارت مذکور  
 شسی با تف غیب از عالم لاریب با تخفیر مشرود و او در حجب ظاهر باعث آن شد که شخصی مشفق  
 آمده گفت بچه کار مشغولی گفتم تا لایف مناقب امیر المؤمنین گفت هیچ از فضایل خلفای ثلاث  
 هم درین کتاب مرقوم نموده گفتم نه مگر تقریباتی ظاهر میشود مذمب ائمه اثنا عشر داری گفتم کدام مؤلف  
 از دایره مذمب و ملت ایشان پرسد است و لیداشنج عطار در تذکره الاولیاء می نویسد که امام  
 عظم از شاگردان امام جعفر صادق است و شافعی بداحی اهل بیت اقتضای میکرد چنانچه گفت  
**شعر لَوْ كَانَ رِفْضًا حَبُّ آلِ مُحَمَّدٍ فَلَيْشَ هَذَا الثَّقَلَانِ لَتَنِي وَافِضٌ وَجِبِلٌّ**  
 اگر خاکهای ایشان یافتندی تو تپای چشم خود کردند بعد از اسماع این مقدمات گفت من  
 مرید سید محی الدینم هر مذمبی که آن داشته او بر حفت گفتم اگر مرید ایشان من بیغت واسطه  
 حلیفه ایشانم و چنانچه خرقة و مثال آن از خواجگان حقیقت قدس اسرار هم دارم احدی گفته ازین سلسله  
 منبر که نیز یافته ام معترف کرخی که پر پر ان سید محی الدین است و چندین هزار ولی کامل از دامن دولت  
 او برخاسته خود در بان علی موسی رضا بود و اگر آنها نکنی در شجره ارادت که از ابا با صلاح  
 رابطه صوری خوانند و یقین که پر تو بشود داده مرقوم خواهد بود و بکشاد بر بین اتفاقا در کردن خود  
 بسبیل حمایل داشته بر آورد و خواند دید که نبه واسطه سید محی الدین مرید امام علی موسی رضا  
 و امام رضا علیه التحیه و الثناء بیخ واسطه فرزند و خلیفه سرور اولیاء علی مرتضی انگاه گفتم انجیز

با تمیز این نه ادا دست که از پیر پران خود غافل باشی و لاف مریدی اوزنی گفت من از عهد  
 جواب نمی توانم بر آه لیکن اینقدر میدانم که هر کس تنها مناقب مرتضی علی بگوید یا بنویسد البته با خلفا  
 ثلاثه نقاری در دل دارد و گفتم این چه عقیده و همیشه است که واری و چرا اهل تسنن را بدنام میاری  
 زیرا که من در این کتاب مناقب سیده النساء و امامین و حمزه و جعفر طیار و غیر هم نوشته ام این جا  
 توان گفت که از ایشان غباری بخاطر نوشته باشم گفت اما چون در خلفای اربعه میان جسم مخالفت  
 و محاصمت بود چنانچه ملا عبد الرحمن جامی در عقایدیه خود از بعضی خبر میدهد **میت** هر  
 خصومت که بودشان با هم بتعصب من در آنجا دم حکم آن قصه با خدای گذار ندی کن  
 ز آنکه چکار بنا بر این که تنها بتوصیف و توفیق امیر پر دازد و وطن غالب است که شیعیه باشد گفت  
 حاشا که میان ایشان خصومت بود چه اگر مخالفت بودی قدوه اصحاب عمر بن الخطاب در مسائل  
 مشکله رجوع بامیر المؤمنین نمی نمودی و فتعوذ بالله من بعضی لیس لها ابو حسن و الله  
 علی لهلك عمر بن مودی و منقول است که ابو بکر صدیق رضی الله عنه بجانب امیر بسیار نگرستی روزی  
 یکی از حضار و چه این معنی استفسار نمود گفت از پیغمبر استماع دارم میفرمود النظر الی علی عبدا  
 بنا بر این اخبار فقیر را یقین حاصل است که میان ایشان محبت بودند عداوت چنانچه مطابق عقیده  
 خود خطاب با اهل تعصب کرده این چند بیت در شاهد قدسی گفته **لمؤلف**

هر که بد با صحنه پیغمبر است نزد من بی شبه آنکس کاو است مرتضی پیر از آن زندیق هست  
 گو عدوی حضرت صدیق هست آنکه صدیق است مقبول خد است هم نشین پادشاه انبیا است  
 صدر دین احمد آید از ازل یافت نور از دوی بر رخ علم و عمل ذات پاکتر صدیق را سرایه  
 نو عروس علم را پرایه ده خاطرش در پای عرفان بوده است پای تا سر قالیش جان بوده است

سینه اش کجینه اسرار حق  
 تانی اشین از بهانی الغار اود  
 دوستی مرتضی این صفت  
 دشمنی خلق دانی دین کیش  
 چون رواداری بخودین مسلم  
 که کند در جانت منزل موقت  
 حق تعالی بر اینت آسرید  
 زانکه بس درکشتن او سر خوشم  
 دشمن حق نفست آمد از ازل  
 اگر کشی ز پاشوی چون یازید  
 گاه عثمان را کوفی ناسزا  
 یازکس در عمر خورشیدینه  
 با الیقین کوفی نه دین سان چون  
 دل مکن آزرده از گفتار من  
 آنکه او عثمان عفان آمده  
 مددک راز نوسان ادراک او  
 وصف او پرودن بود از نسیم  
 کرد جو دشمن یافت دین محکم با

سر بسز آینه دیدار حق  
 حق تعالی هر که را کوید ثنا  
 نیست ای نادان نداری معرفت  
 صبت اصحاب محمد روز شب  
 حاش نه نیست راضی مرتضی  
 که بچانت هر چیدر جا کند  
 تا کوفی روز و شب لعن یزید  
 چون یزید ثانی آمد نفس تو  
 من همیکویم ز گفت لم یزل  
 که تو هستی مرتضی را دوستدار  
 مرتضی کی دارد ایند سب روا  
 که بعالم یک مسلمان بسگری  
 از چنین امری هزاران خون شود  
 شاه دین و خربکار چون دهد  
 مقبل در گاه سبحان آمده  
 از جیش موج زن در پای صلح  
 عز او کی کجند اندر و نسیم  
 او چون تاج سروری بسز نهاد

یار غار احمد مختار اوست  
 کی بر آید وصف او از دست ما  
 که بحس دشمن شوی از جهل خویش  
 پیشه خود سازی از لغض و غضب  
 مهر حیدر را چنین آید صفت  
 قدر تو از نه فلک بالا کند  
 گاه کوفی کرد با ایم کشم  
 اگر کشی او را بسی باشد کوفی  
 رشت باشد دشمن حق از یزید  
 دشمن حق را بکن قتل اختیار  
 بر پرسم از تو هرگز دیده  
 دختری خود را دهد با کافری  
 پس تو خود انصاف ده ای یار من  
 کی خلاف شرع در خاطر نهد  
 جامع قرانت ذات پاک او  
 بر جود و کان خلق و بحر علم  
 بهتر از عثمان عمر را می شناس  
 بکزار و شصت شش مبر نهاد

شد پس در عهد او دین را رواج  
 آفتاب از شرم بر رخ پرده بست  
 هر که در این پیشوای عالمند  
 بود اگر نبستی ای بخبر  
 دوستی کان عمر را با علی است  
 دوستی چهار بار ایمان من  
 مهر ایشان مادی راه صواب  
 قدر ایشان آنش افزود سفر  
 مهر تقلیدی ندارد اعتبار  
 سینه خود را تنی از کینه دار  
 زدیب صوفیه را کن خستیار

خانه دین را بود نقش سراج  
 وجه نقش خشت عالی بوده است  
 خضر راه در بهنمای عالمند  
 چون تو دنیا را طلبکاری بجای  
 آن علی کو معدن آل نبی است  
 مخلص هر چهار از جان دلم  
 مهرشان مقصد نهای عجب است  
 هر که مهر علی در سینه است  
 مهر تقلیدی نمی آید بکار  
 در همه انوار ربانی پدید  
 تا شوی در هر دو عالم نجیب

چون عمر بر سینه عنت نشست  
 مست جام لایزال بود است  
 هر یک کار کار دنیا در دست  
 عارفان را همچو خود داری حکایت  
 کی بود ما در ترا ای جهان من  
 حل شده از مهر ایشان مشکلم  
 لطفشان کعبه رسان بی سفر  
 با یقین آن سینه اش کینه است  
 همچو من مهر علی در سینه دار  
 دای بر آنکس که از کوری ندید  
 بعد از استماع آیات مسطور

گفت اگر حال مطابق مقال باشد عین کمال است کفتم ای عزیز فکر حال خود کن که از ثواب خلفای  
 با المؤمنین خیراً محروم مانده بنکال آخرت مغترب نگردی و کفتم آنچه لا عبد الرحمن جامع  
 گفته است که میان خلفای رابعه فصاحت بود آیا هر چهار یکدیگر را خصم بودند یا خلفای ثلاثه امیر  
 المؤمنین خصوصت داشتند و آن قضیه که ام است که حکمش موقوف بر خداست گفت آن قضیه  
 خلافت است و ظاهر این مورد در خاطر امیر خصوصت باشد کفتم این عقیده ملا چنان استفاد  
 که خلفای ثلاثه خلافت را نصب از امیر گرفته اند هر گاه حقیقت حال چنین باشد باید که جمیع الیما  
 که نسبت ارادت بیعت ایشان با میرفتی گشته معاذ الله با خلفای ثلاثه رضی الله عنهم دوست باشند



چه دوست دشمن دشمنست و هر میدی که دشمن بر خود بود خرید است نه مرید المقصود هر چند دلایل  
 مقول و مقالات منقوله بیان نمودم اما از آنجا که تعصبت در دلش مکان پذیرفته بود چنانکه صحیح  
 باشیر اندر آمد و با جان بدر شود اسلا اثر نکرد و آزرده خاطر شده رفت در راه پسکی از اهل  
 فقیر ملاقی شده قصه باز رانده گفت بنحو اسم در جمعه آینده فسلانی را در مسجد جامع بقتل آوردم  
 اگر گشته شوم شهید و اگر بکشم خود را غازی انگارم آن آشنا گفت مدتی است که من بقتل  
 کس نسبت اخلاص دارم حاشا که در دشمنی فتره از تعصبت راه داشته باشد چه او را امر در چند سال است  
 که از مطالع ان الله علی کل شیء محیط و از مشایخه فایده ما قولوا انتم وجهه الله ملک است  
 توحید حاصل شده و صدق این مقال در ایام مجالس عکس و غیره از وجود حالش بر وجه کامل  
 ظاهر و با هر سیکر و در حکم قول مولوی معنوی که هر کس را خواهد در شنوی جوید باید که در ضمن این  
 چند غزل بی بدل که از واردات فسلانی است لحظه ملاحظه کنی که غلبات شوق و آیات حضور و ذوق  
 در غایت وضوح نهایت ظهور است

## غزل

که ام دیده که بر طلع تو شهیدانیت  
 که ام تن که بر راه تو پایمال شد  
 که ام کس که نه چون خضر زنده ابد است  
 که ام کل که عشقت بیسی بیفغانست  
 که ام دمه که در دو مجزسی جانیت  
 که ام سبزه که صد کون در دمانانیت  
 که ام قطره که در روی نهفته در یانیت  
 عیان یقین تو بیس که جز او هوید انیت  
 که ام عشق که برشته بخت رسوانیت

که ام دیده که بر طلع تو شهیدانیت  
 که ام تن که بر راه تو پایمال شد  
 که ام کس که نه چون خضر زنده ابد است  
 که ام کل که عشقت بیسی بیفغانست  
 که ام دمه که در دو مجزسی جانیت  
 که ام سبزه که صد کون در دمانانیت  
 که ام قطره که در روی نهفته در یانیت  
 عیان یقین تو بیس که جز او هوید انیت  
 که ام عشق که برشته بخت رسوانیت

لدام چیز که کشفی نه عاشقت براد از آنکه دلبر هر جا بشن یک جانیت

### وله ایضا

ذاتی که در دو عالم حکما نمود ما نسیم  
و آن باده که بر دل مستی فرود ما نسیم  
و آنکو در حقیقت بر دل کشود ما نسیم  
باطن حق است بسکر کرد و نمود ما نسیم  
آینه جمال رب الودود ما نسیم  
عرق محیط عالم اوج دگر ما نسیم  
بسکر بچشم کشفی بود و نمود ما نسیم

آنشایدی که از ما مار از بود ما نسیم  
آن نشانی که از جان مستی جان بود  
آنکو ره طریقت پوید بجان همیشه  
ای زاهد مذنب تا چند غیر سینه  
شناس صورت تا ناپی بری معنی  
مرات زده الجلالیم خوشید لایزالیم  
در هر دو کون خرمایکذره نیست موجود

### وله ایضا

سست کشیم مقام خود معسلی با نسیم  
عاشق و معشوق را در خویشتن با نسیم  
ذات حق را در همه عالم نبود با نسیم  
نه ملک را مضمهر اندر مرفت اعضا با نسیم  
بنیک چون دیدیم خود را عسین در با با نسیم  
در خسی صد شعده را پنهان و پیدا با نسیم  
کشفیان کام دل خود برنت با نسیم

مادر و نون خویشتن نور تجلی با نسیم  
تا بنور آفتاب اسل روشن شد ضمیر  
چون را سر از حقیقت جان و دل آگاه  
در تن خود تا نفس آسایستاری شدیم  
قطره بودیم از بحر ازل جوشی زدیم  
رکلی صد بوستان راست و شیدا دیده ایم  
تا بزلف بار و دل بستیم بستیم از جهان

### وله ایضا

<p>ایمه بر جانم تا در دلم جا کرده      تو چشم خود جمال خودت باش کرده      ای سپهر دلبر اماه از سودای خویش      راند و عارض آتش اندر ملک و لیا کرده      تو بعشرت باد پمانی رستی در خلا      شفیقا تا از دل جان ترک نیا کرده      شبیدای خودم که سر بر ترنم</p>	<p>در جهان چون آفایم فردی که      تا کل سخن تو بشکفت درین عشق      هر زمان خستنی در کار و بصر کرده      هم من گفتی که هر من سازنی کار      بر ملا کوازه مار با ده سپا کرده  <b>وله ایضا</b>      اگر مؤمن و صادقم و کربدینم</p>	<p>کینت جز ز آفتاب و تاب و تاب      عالی از پهلوی است و شبید کرده      آن دو کیسوی پای در زنجیر داری جان      هم مرا چون اسب من در غلج رسو کرده      غلغل کوس غایت بر شد از عین      خود پندی خود پرستی است اینم      اینم اینم بر آنچه هستم اینم</p>
<p>دین در مجموع و از که از معنیات است این خدیبت از حال معنیش کواهی میدهد و له</p>		
<p>ایستردی کایناتم      چون عین صفات و عین ذاتم      با من بکنسید عرض احوال      اکنون کل باغ کایناتم</p>	<p>پرون ز جهان دار جهانم      هم خنده و ذوق اهل عیشم      حلال جمیع مشکلا تم      آنچه صفت که کردم اثبات</p>	<p>در یای روانم و هم امواج      هم کبر و درو اسهل نامم      چون غنچه زبان بگویش بودم      با اینهمه وصف بی صفاتم</p>
<p>مال مقال آنکه او را با اسهل شیخ سوامی محبت امیر المؤمنین و مودت امام المسلمین کرم اندر وجه      مناسبتی و مشابهتی نیست و این اظهار محبت امیر از تعصب و بغض اصحاب بلکه از راه پرپرستی که      نزد ارباب طریقت و اصحاب سلوک از ذرایع واجبات است چنانکه منقول است که شبلی یکی از      مریدان خود را گفت بگو لا اله الا الله شبلی رسول الله چون بفرموده قیام نمود شیخ گفت  <b>شبلی</b> ای هر قدمت در ای افلاک از شایسته ریادلت پاک اینست نه      مریدی اینجا بquam خود رسیدی بعد از آن گفت استغفر الله شبلی گفتی که از خادمان</p>		

محمدتست و آنچه مجال که این سخن بگوید چسبیده در راه کفر و زندگه پوید بسکن مطلب امتحان تو بود  
 محمدتست فصری در خلاص توست اکنون برو کار تمام شد و در فواید الفواد از سلطان المشایخ  
 نظام الدین اولیا منقول است که بحسن و بسطی بنا بر تعریفی گفت بگردید که در حکم کبر و فدائی نه نهیا  
 مرور در محبت امیر المؤمنین غلو دارد کسی که از احوال و اقوال بزرگان سلف واقفت <sup>مصنفا</sup>  
 و مولفات ایشان عبور کرده میداند که جمیع اولیاء را رجوع بجناب آن ولایت مابست <sup>موضع</sup>  
 حال خاص از انبیا اند عام خاص چند دارند و عام اند در مقام بس عجمت از نو که با وجود <sup>و عجمی</sup> سلامانی  
 و خدا پرستی قصد گشتن این ابطور رسید که ایم الطرفین که اسم با سستی است و جمعی کثیر یک ظاهر <sup>طن</sup>  
 از وی مستفید و بهره و رند و رای باید که ازین اراده مذمومه در گذری و خود را بقوت ابدی  
 بپلاکت سرمدی گرفتار کردانی زیرا که آن سرور صستی الله علیه و آله استم در باب اکرام و احترام  
 و احفاد و اجداد خود با سبب بار تا کیده کرده کما قال من مصالح اولادی فقد ضلح من  
 جلس مع اولادی فقد جلس معی او من زاو قبری فکان ثاوارتی فی حیاتی بتر که در  
 این حدیث شریف بر قبر مطهر خود اولاد را شرف اعتبار از زانی داشته زیرا که میفرماید هر کس مصفا  
 کند و بشیند با اولاد من پس تحقیق با من مصافی کرده و مجالست نموده و هر که زیارت کند قبر مرا  
 حیاتی که زیارت نموده در حین حیات مرا و نیز فرموده اکرموا اولادی الصالحون لله  
 و الطالحون لی و بنا بر آیه کریمه قل الا استعلمکم علیکم لجر الا الموده فی القربی محبت را  
 بر جمیع اهل اسلام فرض عین و عین فرض است نمی بینی در قیده آخر صلوة بر سغبه و آل او داشته  
 نماز درست نیست پس لایق حال مؤمنان آنست که محبت آل مصطفی و مرتضی را بهترین فرض  
 دانند چه این فرض در هیچ حال برخلاف فرض معموله نقصان پذیر نیست چنانچه کلمه طیب گفتن

در تمام عمر بجا روزه است و صوم در تمام سال یکماه و نماز و شبان روزی پنج وقت و اگر مصلی نما  
بود قصر است و زکوة تا صاحب نصاب نکرده و همچنین حج حصول استطاعت زاد و راه و من  
نیت حکما قال الله تعالى وَعَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا <sup>وَأَجْتَمَعَتْ</sup>  
این بیت فرضی است و ایمی که بهیچ وجه من الوجوه از ذمه مؤمنان ساقط نمیشود بنا بر این نظر بر آید  
وَلَا تَلْقُوا بَأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكِ کرده ازین خیال نداشت مال در گذر چون از آن غرض  
تیز این گونه مواعظ و نصایح استماع نمود از فتاوت قلبی که داشت او را نیز از اسهل شیخ پنداشت  
بجهد القصد آن آشنا با اضطراب تمام <sup>بما</sup> کلام پیش فقیر آمده گفت فلانی از روی دوستی و <sup>خدا</sup>  
دیرینه که با تو دارم ترا آگاه می سازم مایه که در جمعه آینده از خود با جبر باشی زیرا که فساد کن در حق تو  
اینچنین اراده کرده <sup>لست</sup> لطف مژده با دیدل که دلدار آمده جان بکف نه وقت آثار آمده  
بعد از آن کفتم ای عزیز در وقتی که فقیر بکستند غای باران شروع در تالیف این کتاب کرد  
چون از علم ظاهر و سچو علم باطن بی بهره بود متالم شده کرین و ساعتی سر زانوی لشکر نهاده  
از خود رفت مقارن اینحال روح ولی ایزد متعال یعنی سلطان الاولیا علی مرتضی که اری بر سر  
حاکم خود کرده بشارت <sup>وَلَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ</sup> مبر کردانید در آنوقت این خاکسار  
با نکسار تمام از آن معدن جود و حسن <sup>الهم</sup> نمود که ای سرور ابرار سلسله این کار میخواهم در <sup>نعمت</sup>  
این رحمت شود و موجب یافت این دولت محبت ذات قدسی آیات تو باشد امید است که التماس  
این نیازمند در جود قبول یافته باشد <sup>بما</sup> از لطف تو هیچ بنده نومید نشد  
موصول تو در مفضل جاوید شد لطف بکدام ذره پوست دمی کان ذره باز نیز از خود <sup>نشد</sup>  
و اگر م هم آن بیثوای سخیا و معتدای اصفا بعد نیت که پیش از انصرام خدمت بر سپیل

سعادت مزد عطا کند زینهار از این معنی اندیشه بخاطر میاروسو کند و آدم که بیاران و حجتان فقیر  
 نیز از این مقوله اظهار کن که مباد پیش از قصد فاصد قصد قتلش کرده فقیر از مقصد اصلی و مقصود  
 کلی مجبور و مجرم سازند بنا بر مسائل فقیر اخصار را ز نموده بمنزل خود رفت چون شب جمعه در آمد بر کرسی  
 طلب شاید شهادت فرود برده و این کلامی که فی الجمله زبان از عالم کون و مکان رود داد  
 شنیدم که منادی این ندا می کرد **مَنْ مَاتَ عَلِيَّ حَبْتِ عَلِيٍّ بِنِ ابِي طَالِبٍ فَيَحْتَسِبُ أَنَا لِيَكُونَ**  
**يَمِينَهُ وَوَلِيَّاهُ وَابْنِ كَلَامِ حَمْتِ** انجام را دو بار تکرار کرد چون بافاقت آدم تعویذ رفتی  
 عظیم از راه بخت و سرت روی داد سجده شکر الهی تقدیم رسانیده نگران بودم که این صبح  
 بوقت از افق رحمت که طلوع نماید و بین شاهد سعادت کدام ساعت حجاب از چهره چون آفتاب  
 کشاید چون روشد بعد از او ای نماز اشراق و جاشت غسل نموده رخت سفید پوشیده و  
 بدن خود را بغیر و عود مطیب ساخته با تبریاج نام و شستنیاق مال کلام این چند بیت بر زبان  
 قصر البیان رانده بجانیکه سجد جامع روان شدم **لَمْ يُولَفْهُ مَنَّمْ سَتِي بَاكٍ وَبِرْ وَشَرَعِ بُولِ**  
**اَللّٰهِ رَعَشَقْ مَرَضِي نَادَانِ بَرَضْمِ مَثْمِ دَارِدِ بَاكٍ عَشَقْ عَلِيٍّ رَضِيَّ سَتِ بَرَضِيَّ سَتِ اِبْمَانِمِ**  
 خدایین شیوه در محشر را پس محترم دارد و امیر المؤمنین حیدر علی بن ابی طالب چه چو دارد  
 حامی خود کشفی از دشمن چو غم دارد **اَلْقَصَّةُ** چون خطیب بر سر برآمده آغاز عطف نمود آن سنی  
 که میخواست این عاصی را از معاصی پاک سازد کاردی که از ماوراء النهر از اشوغات آورده بود  
 که در خلائیده جانب بسیار این به مقدار که محل دل است نشست و ما خطیب بخطبه استغاثت  
 آدم صل علی محمد و آل محمد میخواند و در آشنای تسبیح بر خطیب دست خود نگاه میکرد تا آنکه  
 از نماز فارغ شدند بعد از فراغ نماز چون طالب مطلوب نارسانده بمنزل خود روان گشتند

این درویش را پیش پیش گرفته با او هم آغوشی نموده بغیر دلرزه در بدش پدید آمد  
 و در زمین انداخت بعد از آنکه نبال آمد طالب شود سعادت و شاهد سعادت نهاده زمان  
 استغفار شده تائب شد یفندی من لیساء الی صراط مستقیم من مقالات  
 شیخ سعدی علیه الرحمۃ منم که جان شدم مولای حیدر امیر المؤمنین آن  
 شاه صغیر علی کور خدا پیشک ولی خواند با مرحق وصی کردش پسر بختی پادشاه هر دو عالم  
 خدای بی نیاز و فردا کبر بختی آسمانها و ملائک که از انجا هیچ جانی نیست برتر به پنج ارکان شرع  
 و هفت اقلیم با فلاح و ده در برج دیگر کرسی و عرش و لوح و محفوظ بختی جبرئیل آن خوا  
 نظر بیکائیل و اسرافیل و صوفی بختی بغزائیل و هول کور منکر بتوریت و زبور و صحف انجیل  
 بختی حرمت هر چار دفتر بختی آیه الکرسی و سین \* بختی سوره طه سراسر بختی آدم و نوح  
 ستوده بختی بود و شیش و ادکتر بدر و بختی و در مان لقمان \* بدو القرنین و لوط  
 بنک محضر با بر اسیم و قربان کردن او با سخن با سما عیل و باجر \* بنجم سبیا احمد که  
 باشد شفیع عاصیان در روز محشر بختی که دلجی از زمزم بختی مرده و رکنی و شمر  
 بتعظیم حب با قدر شعبان بختی روضه و تصدق داور برنج اهل بیت و آل زهرا بختی چون تاج  
 شپوش پر باب دیده طفلان مرحوم بسوز سینه پیران غمخوار که بعد از مصطفی در حبس  
 عالم بند فاسک و تبر حیدر \* شدم بد سلونی گفتن او را که علم مصطفی را بود او  
 یقین اندر سخا و علم و عصمت \* ز پیغمبر نبود او هیچ کتر اگر دانی نکونی جز علی کتبت  
 که دل دل زیرش بود و زخوار چه گویم وصف آن شاهی که جبرئیل \* کسی بد مدح کوشش گاه  
 چاکر بدان گفتم که تا طغان بدانند که سعدی زین سعادت نیست بی بر اباسعد تو



نیکو اعتقادی و زوین و اعتقاد خوشین بخور **باب چهارم در بیان**  
**عقد و نکاح سلطان الاولیا علی مرتضی با سیده**  
**النساء فاطمه زهرا علیها التحیه و الثناء و ما یتعلق بها**  
 در باب دهم صاحب پیش واضح و لایح میگرداند که این عقد مبارک اتفاق مورخین  
 و دوم از هجرت در ماه ربیع الثانی در بیان این حسن القصص از سیر آیات  
 آورده اند بعضی محل و بعضی مفصل اما آنچه جامع تر یافته ترجمه شش شفاقه روایت صفوة الصفات  
 تألیف ابن جوزی رحمه الله علیه از ام سلمه رضی الله عنهما می آید که چون فاطمه زهرا علیها التحیه  
 و الثناء از مرتبه جهاد رسیده رسید اکابر و پیش کخطبه اش مبادرت نمودند آن سرور صلی  
 علیه و آله وسلم سخن ایشان التفات فرمود تا روزی ابو بکر صدیق اظهار تمغنی نمود و جواب  
 فرمود کار او وابسته با حققت و بر وایتی گفت اشطار وحی پیرم پس عمر بن الخطاب التماس  
 نمود همان جواب شنود از سلمان فارسی منقول است که روزی ابو بکر و عمر و سعد معاوی رضی  
 عنهم درسی شش سخن سیده النساء در میان داشته میگفتند که اکابر و پیش از آن سرور  
 التماس این معنی نمودند بدرجه قبول بقیما و مرتضی علی منور منور از این منقول ظاهر کرده ابو بکر گفت  
 غالب ظن است که قهر مانع ادب است و موم سیده النساء در توفیق و توفیق جنبه علی مرتضی  
 که خدا در رسول به توفیقش رضا دارند پس گفت با من موافقت مینمایند که زیارتش رفته بخله  
 فاطمه زهرا غیب نماید اگر از فقر عذری گوید مددکاری کنیم سعد گفت یا ابی بکر خدا تعالی  
 بمواریه توفیق امور خیر است میفرماید خوش باشد قدم در راه نه هر سه بزرگوار بطلب حیدر  
 اگر برآمدند و در آنوقت امیر المؤمنین در بخاستانی شتر آب میداد چون نظر فیض ایشان

برایشان افتاد قدمی چند با استقبال آمده استفسار حال نمود ابو بکر گفت یا ابا الحسن هیچ  
 خصلتی از خصایل محموده نیست که ترا در آن بر همه مؤمنان سبقت نباشد و زودستیدگان است  
 علیه افضل الصلوة منزلی داری که هیچکس را با تو در آن مشارکت نیست چرا که خطبه فاطمه مبارک است  
 نمائی امیر المؤمنین آب در دیده کردانیده گفت ای ابو بکر تسبیح میبائی آتشی را که بگفت تمام  
 تسکین داده و بیاد میدهی آنچه بقصد فراموشی کرده ام در غیبتی که مراد این امر است موقوف  
 آن تصور نیست لیکن حیا و فقر مانع میشود ابو بکر گفت یا ابا الحسن تو خود میدانی که دنیا نزد خدا  
 و رسول اعتبار ندارد باید که قلت مان هیچ حال تابع این مقال نکرد و پس امیر المؤمنین کرم الله  
 وجهه زیارت رسالت بنامی شتافت در زمانی که آنسر در منزل ام سلمه تشریف داشت چون  
 امیر حلقه بر در زد و سلام سلمه گفت کیت آنسر و فرمود بر خیز در بخشای هذا و جل کلمت  
 الله و رسوله و یحبت الله و رسوله یعنی این مروست که خدا و رسول را دوست  
 میدارد و خدا و رسول او را دوست میدارند گفت پدر و مادر هم فدای تو گیت این مرد که در راه  
 او پنجه کواهی میدهی فرمود بر او پیر عثم من علی بن ابی طالب است ام سلمه گوید خبر  
 تمام دویده در بخشادم سوگند بخدا که قدم درون نینسازد تا مادامیکه من بچشم خانه خود در آمدم  
 انگاه سید المرسلین طلیده نزد خود نیشاند امیر المؤمنین سر مبارک فرود انداخته در زمین  
 گزیت چنانچه کسی حاجتی آرد و از عرض آن شرم دارد آنسر و فرمود یا اخی چنان پندارم که  
 حاجتی داری و از اظهار آن شرم میکنی هر چه در دل داری بگو که حاجت تو نزد ما مقضی است  
 گفت یا رسول الله ترا معلوم است که از او ان صغرا از پدر و در من جدا کرده و بلا رفت خود سر  
 اختصاص از انی فرموده بریتمای ظاهری و باطنی مستعد گردانیده و آن احسان شفقت

که از تو در باره خود مشاهده کرده ام از پدر و مادر و عَشْر عَشْر آن ندیده ام حاصل که ذخیره عمر و  
 رنده کافی و مایه عیش و کامرانی من توئی اکنون که بدولت خدمت تو از سعادت سعادت  
 بازوی تکلیف محکم گشته و فوراً سلاح و خیر و نجات دارین مستلم شده تنامی آن در خاطر من نقش  
 که مراد ماوی برگزینی و مقیست داعیه خطبه فاطمه در ول دارم از حجت تو هم قسم کتباخی در تسلیف  
 داشته بر زبان نمی آرم هیچ امکان دارد یا رسول الله که این غمخیزی بطور آید ام سلمه کوید من  
 دور نگاه میکردم دیدم که از استماع این سخن چنین مینماید تسلیم چون اقیاب برود  
 و قسم و متهم گشته فرمود یا اخی هیچ داری از ما بختیج تا اهل که بان تو سل نامی گفت یا رسول  
 از نظر فرض اثر تو پوشیده نیست که در بساط همین شیرینی است و زهری دشتری بر چه زمانی حاکمی و مو  
 شمیر ترا خرد است که پوسته بجهاد مبارک مینمائی که راحله و مطیبه است آن نیز نابد است لیکن  
 تو اکتفا میکنی و ترا بشارتی نیز میدهم یا ابا الحسن بدیستی که حق تعالی عقد فاطمه را با تو در آسنا  
 بسته است پیش از آنکه تو بیانی ملکی از آسمان تنبیت من فرستاد که مر آن نوشته را در دیها  
 و بالهامی بسیار بود در اسلام آورده گفت ابشر یا محمد بجمع النمل و طهارة النمل من ازوی سؤال  
 کردم که انبیا الملک این بشارت بطهارت نمل عبارت از چیست گفت من سبطانیم و شومل  
 یکی از قوائم عرش مرا حق تعالی اجازت فرمود تا نورابه بشارتی بشهر گردانم و اینک جبریل حیر  
 سفید از جنت آورد که در وی دو سطر نور مکتوب بود که گفتم ای برادر این چه نامه است و مضمونش  
 چیست گفت یا رسول الله حق سبحانه ترا از خلق خود برگزیده و از برای تو برادری و صاحب اختیار کرده  
 فاطمه را بوسی داده او را بر برادری برگزین گفتم کعبت آنکس که خلعت اخوت من بر قامت او چسب  
 آمده گفت برادر تو در دین و پیر عزم تو از روی نسبت علی بن ابی طالب است و حق تعالی عقد